

مردم ایران کجا هستند؟

سهراب رضایی

همگی از اعتراضات دی ماه ۱۳۹۶ و اعتراضات مشابه پس از آن باخبر هستیم. مردمانی در این اعتراضات حضور داشته یا شاهد آن بوده‌اند و مردمان دیگری اخبار آنرا خوانده و ویدئوهای منتشر شده از شهرهای مختلف ایران را دیده‌اند. این اعتراضات موافقت‌ها و مخالفت‌های متعدد و متنوعی را در پی داشته است. در تازه‌ترین رویداد مربوط به این وقایع، این اعتراضات صاحب مدعی پیدا کرده است. فرزند آخرین پادشاه از نظام شاهنشاهی سابق ایران به پشتوانه بعضی شعارهای مطرح شده در این اعتراضات و بعضی ویدئوهای منتشر شده از آن طی یادداشتی به نوعی جایگاه رهبری و نمایندگی اعتراضات چند ماه اخیر ایران را از آن خود دانسته و از جانب مردم ایران سخن گفته است. او گفته است که ایران را از دست اشغالگران پس خواهد گرفت. همین عبارت دستمایه برداشتهای و تحلیلهای گوناگونی شده است. هشدار داده می‌شود که نتیجه بیان چنین عبارتی به راه افتادن حمام خون در ایران است. از تقویت و ترویج اندیشه‌های فاشیستی در پی چنین اظهاراتی صحبت می‌شود. منطقی بودن طرح ادعای بازگشت نظام سلطنتی یا ناحق بودن چنین ادعایی محل بحث شده است.

چنین بحثهایی احتمالاً در روزهای آینده ادامه پیدا کرده و بالا خواهد گرفت اما تا جایی که نتایج جستجو در شبکه‌های اجتماعی و رسانه‌های فارسی زبان نشان می‌دهد تا کنون درباره یک موضوع کلیدی صحبت چندانی به میان نیامده است:

مردم ایران کجا هستند؟

معترضان به ادامه بقای رژیم فعلی حاکم بر ایران چه کسانی هستند؟

آیا مخالفان حکومت فعلی همین افرادی هستند که به خیابان آمده‌اند و اعتراض می‌کنند یا افراد دیگری از این دست وجود دارند؟

اگر وجود دارند چرا به اعتراضات نپیوسته‌اند؟

این موضوع مورد توجه قرار گرفته است که معترضان دیماه ۹۶ و اعتراضات سال ۹۷ چه کسانی هستند اما سوالات بالا مورد توجه لازم قرار نگرفته و تاکنون جواب‌های قابل تاملی به آنها داده نشده است. این قابل انکار نیست که جمع‌بندی نهایی فکتها و وقایع برای ارائه پاسخ قاطع به چنین سوالاتی دشوار است. در پاره‌ای موارد به گذشت زمان احتیاج است تا گره‌هایی گشوده شود و تکه‌های پراکنده از تصویر بزرگی که پیش روست کمی بیشتر شکل بگیرد و درک آن ممکن شود.

فعلاً با دور زدن سوالاتی از این جنس، ادعاهایی نه به عنوان پاسخ این سوالات اما به عنوان تحلیل شرایط موجود مطرح می‌شود. این مدعاها متناقض هستند. هر یک چیزی می‌گوید گاه کاملاً متفاوت با آن دیگری:

اولویت اصلی جامعه ایران آزادی است و نه مسائل اقتصادی یا عدالت.

مردم ایران از خشونت ثبت شده در برخی از این اعتراضات بیزار و رویگردان هستند.

جامعه ایران به راهکارهای غیر مسالمت‌آمیز برای تغییر حکومت اعتقادی ندارند.

چهارچوب پیگیری خواست تغییر، اصلاحات است.

دوران انقلاب‌ها به پایان رسیده است.

معترضان خیابانی اقلیتی از جامعه و حامیان خاندان پهلوی، ریستارتی‌ها یا مخاطبان آمد نیوز هستند و اکثریت مردم ایران با آنان مرزبندی دارند.

معترضان فرودستان تحریک شده توسط اصولگرایان هستند و نتیجه این اعتراضات ضربه زدن به اصلاحات و فشار به دولت اعتدال است.

معترضان مالباختگان موسسات مالی غیر مجاز هستند و نتیجه اعتراضات فشار به دولت روحانی برای پرداخت بدهی صاحبان این موسسات است. و غیره

از طرفی دیگر در اردوگاه مخالفان و موافقان کنش‌های خیابانی مشابه قیام دی‌ماه ۱۳۹۶ ادعا می‌شود که اکثریت مردم ایران یا مخالفان نظام جمهوری اسلامی به دلایل مختلفی از شرکت در اعتراضات خودداری می‌کنند. دلایلی که پیرو این نوع ادعاها مطرح می‌شود متنوع است. از اینکه مردمی که با سه برابر شدن قیمت دلار طی عمر یک دولت اعتراض نمی‌کنند ترسو و خوگرفته به ظلم هستند تا اینکه امنیت مهمتر از آزادی و رفاه است. از اینکه همچنان گفتمان اصلاحات بیشترین مخاطب را در بین مردم ایران دارد تا اینکه شعار "اصلاح‌طلب، اصولگرا، دیگه تموم ماجرا" نشان دهنده پایان امید به هرگونه امکان اصلاح نظام است و مخالفان رژیم و مردم ایران مشغول آماده کردن خود برای دوران فروپاشی نظام و دوران انتقال قدرت هستند.

توضیح درباره اختلاط مفاهیم

آنچه مسلم است، یکی گرفتن عبارت مردم ایران با مخالفان نظام حاکم اشتباه است؛ همچنان که یکی گرفتن مخالفان نظام با معترضان در خیابان‌ها اشتباه است. بخشی از مردم ایران طرفدار رژیم حاکم هستند. عدد دقیقی برای آن قابل تصور نیست. یکی می‌گوید ۷ میلیون، یکی می‌گوید ۱۱ میلیون، یکی می‌گوید به اندازه رای رئیسی در انتخابات ریاست جمهوری. یکی گرفتن قشر وفادار به نظام با شرکت کنندگان در راهپیمایی‌های حکومتی یا رای دهندگان به رئیسی نیز اشتباهی فاحش است. آنکه از وجود نظام جمهوری اسلامی صاحب نفع و نعمت شده است الزاما بدنه مردمی وفادار به نظام موجود نیست. آنکه از نظام توزیع ناعادلانه جمهوری اسلامی سود برده است الزاماً جزء کسانی نیست که برای بقای این نظام دست به اسلحه ببرد یا در راه بقای این نظام جان خود را بدهد.

مخالفان نظام حاکم نیز محدود به معترضان در خیابان و شرکت کنندگان در اعتراضات چند ماه اخیر در ایران نیستند. اما چرا اعتراضات بی سابقه‌ای که به بیش از ۱۰۰ شهر در ایران کشیده شده است و انحصار کنشگری و تعیین کنندگی مردم پایتخت در سیاست را به چالش گرفته است به اعتراضاتی میلیونی و سراسری تبدیل نمی‌شود؟ چه بسیار هستند روزنامه‌نگاران و گروه‌های سیاسی مخالفی که قبل از پاسخ به این سوال تلاش می‌کنند نتیجه‌گیری کنند. این یا ناشی از اشتباه و بی دقتی است و یا فرصت‌طلبی رایج در رقابت برای کسب قدرت سیاسی.

همه به خیابان نیامده‌اند

بخش اعظم مخالفان نظام جمهوری اسلامی که اکثریت مردم ایران را تشکیل می‌دهند به دلایل گوناگونی وارد فاز اعتراضاتی از جنس قیام دیماه ۹۶ یا اشکال دیگری از مبارزه به این منظور نشده‌اند. بر خلاف تصویرسازی‌های رایج در فضای رسانه‌های فارسی زبان، بدون نیاز به تلاش و جستجو به راحتی و بدون نیاز به صرف زمان در جامعه ایران افرادی از طبقه متوسط و بالاتر یافت می‌شود که نه تنها با این اعتراضات همدل هستند که به نتیجه رسیدن آن چشم امید دارند. شاید نتوان تخمین دقیقی از کمیت چنین افرادی ارائه داد اما می‌توان با قاطعیت از پر شمار بودن آنها صحبت کرد. همانطور که ذکر شد دلایل این عدم مشارکت متنوع است اما دو عامل برجسته در این میان نیاز به تاکید ویژه دارد:

۱ : اکثریت جامعه ایران - یا می‌توانید بخوانید بخش عمده مخالفان نظام حاکم - هنوز به ایجاد تغییر حکومت بدون نیاز به دخالت مستقیم خودشان باور یا امید دارند. جدای از آنکه چنین باوری درست یا نادرست است یا چنین امیدی محلی از اعراب دارد یا ندارد می‌توان از خود پرسید اگر به فرض بشود بدون دخالت مستقیم و پرداخت هزینه گزاف سقوط جمهوری اسلامی را به چشم دید آیا ارزش ندارد که کمی بیشتر فشارها را تحمل کرد؟ چرا که نه؟! یا وقتی حرکت نظام حاکم به سمت سقوط قابل مشاهده است آیا بهتر نیست کمی بیشتر صبر کرد و فضا را بیشتر سنجید؟

عده‌ای باور دارند مرگ رهبر نظام نزدیک است و ایجاد تغییرات جدی در شیوه حکومت در پی این مرگ مسجل است. عده‌ای باور دارند جمهوری اسلامی آنقدر ضعیف و ناتوان شده است که تحریم‌های اقتصادی شدید این نظام را به زودی وادار به تسلیم خواهد کرد. عده‌ای ترامپ را مرد عملی می‌دانند که بالاخره جمهوری اسلامی را به زانو در خواهد آورد ...

هر کدام از اینان نیز نشانه‌هایی در تائید حدس و امید خود در دست دارند که برای خود آنان قانع کننده است بنابراین ممکن است با خود فکر کنند چند ماه خریدن تخم مرغ هزار یا دو هزار تومانی به دریافت حکم ۱۰ یا ۲۰ سال زندان می‌ارزد. یا ممکن است با خود فکر کنند حالا قیمت دلار به دوازده هزار تومان رسیده بگذار به بیست هزار تومان نیز برسد و نظام سقوط کند اما من کشته نشوم.

۲: تا زمانی که از دل مجموعه نامنجم موسوم به «اپوزیسیون» یک آلترناتیو مشخص برای جایگزینی نظام حاکم ارائه نشود که قابل تخیل، قابل سنجش و قابل پیگیری باشد احتمال تبدیل اعتراضات گسترده شده به شهرهای ایران به اعتراضات میلیونی و هماهنگی که قابلیت ویران کردن نظام حاکم را داشته باشد کم است. شاید در اثر یک رخداد یا ایجاد یک موج احساسی در یک مقطع زمانی شاهد تظاهرات میلیونی باشیم اما نمی‌توان به استمرار و فشرده‌گی اعتراضات گسترده و سراسری برای پایان دادن به کار جمهوری اسلامی امید داشت. پتانسیل شکل‌گیری فوری چنین اعتراضاتی در جامعه ایران وجود دارد اما بالفعل شدن آن نیاز به مقدماتی دارد.

پرسش همگانی: چه خواهد شد؟

انبوهی از مردم ایران با این سوال درگیر هستند که پس از سقوط نظام فعلی چه حکومت جایگزین آن خواهد شد؟ نامشخص بودن پاسخ این سوال و فقدان یک اپوزیسیون سازماندهی شده و متمرکز که قابل بررسی و قضاوت باشد باعث شده صبر به کنشگری عجولانه ترجیح داده شود. امروزه این جمله از دهان جوانان تحصیلکرده یا نخبگان معتقد به اصلاح‌ناپذیر بودن نظام زیاد شنیده می‌شود که «برویم در اعتراضات شرکت کنیم بگوئیم ما کی هستیم؟» یا «ما که به سلطنت یا قدرت‌گیری این فرد یا آن گروه سیاسی اعتقادی نداریم به جایش چه چیزی مطرح کنیم؟» یا این عبارت زیاد شنیده می‌شود «بگذار فعلاً این فرد یا آن گروه سیاسی پدر جمهوری اسلامی را در بیاورند تا یک چیز درست و حسابی شکل بگیرد آن وقت می‌رویم کار را یکسر می‌کنیم.» عبارتی از این دست فراوان است. از طرفی دیگر آگاهی مردم نیز افزایش یافته است. آنها نمی‌خواهند بلایی که در سال ۵۷ به سر ایران آمد دوباره با اعتماد بی دلیل و بی پایه تکرار شود.

آنچه قابل پیش‌بینی و آنچه فعلاً غیر قابل پیش‌بینی است

سررشته امور از دست حکومت خارج شده است. بیشتر گمان می‌رود که جمهوری اسلامی امکانی برای تاب آوردن در برابر تحریم‌های اقتصادی دولت آمریکا نداشته باشد.

یکی از اشتباهات رایج در نظرات فعالان سیاسی ایرانی به خصوص طرفداران اصلاحات، طرفداران محمود احمدی‌نژاد، پاره‌ای اصولگرایان و آنانی که به هر دلیل مخالف کنشگری مردم ایران به شیوه قیام دیماه ۹۶ هستند، آن است که چه از منظر مخالفت و چه از منظر موافقت به گزینه مذاکره و دستیابی به توافق بین جمهوری اسلامی و دولت ترامپ اهمیت زیادی داده می‌شود. اما واقعیت آن است که جمهوری اسلامی قادر به تجدید نظر در هیچ یک از اصول و فروع خود نیست: نه حجاب، نه سوریه، نه لبنان، نه یمن، نه نظارت استصوابی، نه رابطه با آمریکا، نه آزادی‌های سیاسی و نه آزادی‌های اجتماعی و نه هیچ چیز دیگری. عقب نشستن حاکمیت از هر یک از این موارد نه به معنای استحاله درونی نظام که به معنای فروپاشی شاکله ایدئولوژیک حاکمیت است. کوتاه آمدن از هر یک از این موارد به معنای امکان کوتاه آمدن از همه موارد دیگر است. به نتیجه رسیدن فشارهای بین‌المللی به جمهوری اسلامی در هر زمینه‌ای به معنای امکان اعمال دور جدیدی از فشارهای برای ایجاد هر نوع عقب نشینی دیگری است. خواه موضوع فشارهای جدید تسلیحات نظامی و خواه مسائل حقوق بشر. این مسئله از ترسهای جدی شخص رهبر ایران است که تسلیم در برابر فشار خارجی در زمینه تسلیحاتی یا سیاسی باب فشارهای بین‌المللی در زمینه مسائل حقوق بشری را نیز بگشاید.

به همان دلیلی که نظام اسلامی قادر به مقابله با فساد گسترده رواج یافته در ساختار خودش نیست، اصلاح‌طلبان نیز قادر به اصلاح ساختارهای غیرقابل انعطاف نظام نیستند. پی و بنیاد هر نوع اعتمادی تخریب شده است. موجی از میل به مهاجرت در بین ایرانیان به حرکت در آمده است، دارایی‌ها در حال تبدیل به ارز و طلا هستند، بی ارزش شدن پول ملی و از بین رفتن ارزش پس اندازهای کوچک به همراه موج گرانی سبب شده است هر نوع برنامه‌ریزی برای تشکیل زندگی یا پیشرفت اقتصادی و رفاهی در آینده بر باد رود. هر روز بر تعداد آنانی که روزانه زندگی می‌کنند و برای آینده کوتاه مدت نیز برنامه‌ای ندارند افزوده می‌شود. رفتار حکومت با آنان هر روز بیشتر شبیه به رفتار دولتها با اسیران جنگی می‌شود. بخش اعظم آنان جوانانی هستند که هنوز فرصت چند دهه زندگی در نظام سیاسی و اجتماعی جدید را دارند. رویاهای آنان از آنان گرفته شده است و رویای دیگری جز سقوط نظامی که عامل تباہ شدن زندگی آنان بوده است باقی نمانده است. اینان در آستانه قیام‌اند؛ هنوز به خیابان نیامده و هنوز شعارهای خود را مطرح نکرده‌اند. تاثیر آنان در محیط‌های اجتماعی خودشان قوی است و قابلیت تغییر و شکل‌دهی به اعتراضات را دارند. نیروی قدرتمند طبقه کارگر ایران نیز هنوز به میدان نیامده است. آنان در مرز بین زندگی انسانی و تقلا برای بقا هستند. مخارج کمرشکن و سفره‌های مصرف آنان به قدری تحلیل رفته که در مرز گرسنگی هستند. بعد از پروتئین حیوانی، میوه و سبزیجات نیز از زندگی آنان حذف شده و کرایه‌خانه برای آنان تبدیل به کابوسی سیاه شده است. آنان آخرین چنگ‌ها را به ریسمان زندگی و بقا می‌زنند و در آستانه یک انفجار غیر قابل کنترل هستند.

جمع‌بند بر اساس آنچه گفته شد:

۱: هنوز زود است تا فردی یا گروهی ادعای رهبری اعتراضات برای روند فروپاشی نهایی جمهوری اسلامی را مطرح کند. چون پتانسیل رهبری در موردی هنوز بالفعل نشده است. آنچه تا کنون اتفاق افتاده است تنها نشانه‌هایی از توفانی است که در راه است.

۲: هنوز برای گمانه زنی دقیق آنچه جایگزین نظام فعلی خواهد شد زمان لازم است. گرچه می‌توان تا حدودی درباره خواست‌ها و مطالبات مردم ایران گمانه‌زنی کرد و احتمالاتی را برای پاسخگویی به این مطالبات مطرح کرد.

۳: نه عقلاً و نه اخلاقاً کسی مجاز نیست درباره شجاعت یا عدم شجاعتی ملتی که بنا به ملاحظات ملموس و قابل درک وارد اعتراضات گسترده و سراسری نشده است قضاوتی ارائه دهد یا آنان را متهم کند. القای ضعف و خوارداشت مردم ایران و گرایش خواهان آزادی و عدالت بیش از آنکه تحریک کننده آنان باشد در خدمت بقای نظام فعلی و از بین برنده ایده‌ها و خودباوری‌هاست.

۴: اغلب تفاسیر ارائه شده از آنچه تا کنون رخ داده برای تایید یا رد یک جریان سیاسی شاید از نظر فرصت‌طلبی رایج در معادلات قدرت قابل درک باشد، اما نسبتی با واقعیت ندارد؛ و مهمتر اینکه نمی‌تواند ملاکی برای پیش‌بینی آینده سیاسی ایران بر مبنای چنین فرصت‌طلبی‌های پیش‌دستانه‌ای باشد.

۵: وقوع تغییرات بزرگ در ساختار سیاسی ایران قطعی است گرچه فعلاً تعیین کیفیت و نتیجه این تغییرات بسیار دشوار است.